

بقلم : آقای دکتر اردوان پازند

نیما و دهن کجیهای او بشکوه شعر پارسی

- ۴ -

تواند بود که کسی بمن خرده ای بگیرد و بگوید چون سخن استادان پیشین
چامه ها و چکامه هائی از سخنوران روزگار ما بیاورد من نیز برای جلو گیری از
این احتمالات از اساتید بزرگ معاصر سخنانی میآورم .

باین سخن ادیب الممالک بنگرید :

در کاروان نواخت در آی آهنگ	شت برکشید پرده نیلی رنگ
خورشید در ترازو شد پنهان	بی آنکه هیچ سنجد از جو سنگ
گوئی سپهر سفره شترنگ است	سیارگان چو مهره بر آن شترنگ
ما هست پادشاهی با فره	برجیس چون وزیری با فرهنگ
چون اسب گرم پویه شود رامی	چون پیل راه کج سپرد خرچنگ
بهرام و تیر و زهره و کیوان نیز	بسته پیاده وار میانها تنگ
چون دو نگار دو سیمین پیکر	چون هفت شمع زرین هفتورنگ...

انصاف را بنگرید که این استاد باچه استواری و توانائی ستارگان سپهری را چون
مهره های شترنج درسخن بیازی میگیرد .

نیز این قطعه زیبا هموراست :

لاله را گفتم ای پری پیکر	صورت خوب و سیرت نیکوست
بازگو کاین دلت سیاه از چیست	یا مگر زحمتی رسید از دوست
گفت نی نی ، که زر ندارم زر	زر که اسباب شادمانی ازوست
غنچه را بین که خورده ای دارد	می نکنجد ز خرهمی در پوست

از اینگونه سخنان زیبا و دلنشین در دیوان ادیب الممالک اندک نیست . چاره چیست که بیسوادی جوانان و پائین بودن سطح فرهنگ بآن درجه رسیده است که « روزگار مرده پرور نیز » از شناختن این نابغه بزرگ و امثال او ناتوان است .
 آثار دربار استاد بیهمال و حمید دستگردی نظر بیفکنید و به بینید چکامه ها و قطعات و غزلیات این نابغه سخن چگونه با استوارترین آثار اساتید بزرگ سخن پهلو میزند .

این است اگر سرای بقا من بر آن سرم

کز سر دو اسبه سوی فنا راه بسپرم

یا غزلی که با مطلع زیر آغاز میگردد :

خوش آمدی بشین و مرو . چو عمر دمی

که عمر یتو نیرزد به نیمه درمی

یا چکامه که با مطلع زیر آغاز میگردد :

قضای چرخ پس از بیست سال بار دگر

مرا بشهر صفاهان کشود رخت سفر ...

قطعه زیر و ده ها قطعه دیگر این استاد سخن سنج از آثار چاویدان نظم فارسی بشمار میرود .

قطعه

بکار باش که چون آدمی ز کار افتاد

کسی زدوست و دشمن بر او نگهبان نیست

من از کشیدن دندان خود گرفتم پند

تو نیز از بن دندان شنو که هذیان نیست

حقوق صحبت دیرین و دوستی کهن

بگردن کسی از کس بقدر دندان نیست

چو سودمند و بکار است در رگ و ریشه

مکان اوست که بر لعل کانی امکان نیست

ولی ز کارگر افتد بسختیش بکنند

که ترك دوست دیرینه کار آسان نیست

بروزگار خوشی دوستان فراوانند

اگرچه دوست اگر هست بس فراوان نیست

بروز سختی و بدبختی اریبابی دوست

نثار کن بر هوش جان که هم رهش جان نیست

ایرج میرزا را قطعات و مثنویات و چکامه هائی است که از لحاظ سلاست و روانی در

نوع خود بی نظیر و از گلهای جاویدان بوستان شعر فارسی در شمار آید .

مثلا در قطعه معروفی که گوید :

گویند مرا چو زاد مادر پستان بدهن گرفتن آموخت

شبهها بر گاهواره من بیدار نشست و خفتن آموخت

دستم بگرفت و پایا برد تا شیوه راه رفتن آموخت

يك حرف و دو حرف بر زبانم الفاظ نهاد و گفتن آموخت...

یا در قطعه دیگر که گوید :

آن شنیدم که بوالعلی بهمه عمر لحم نخورد و ذوات لحم نیازد...

و یا قطعه دیگر که با مطلع زیر آغاز میگردد .

ابلیس شبی رفت بیالین جوانی

و یا در قطعه عاشقانه ای که گوید :

عاشقی محنت بسیار کشید

تا لب دجله بمعشوقه رسید ...

نبوغ گوینده را در نظم شیرین و سلیس فارسی نشان میدهد .

بچکامه های هتین و بلند بهار نظر افکنید تا قدرت و توانائی او را در نظم
سخن دریابید :

شب چو دیوان بفضای فلکی راه زدند
اختران میخ برین بر شده درگاه زدند
پاسداران سپهر از مدد بار خدای
آتش اندر تن اهریمن بد خواه زدند
گرسنه محتشمان حلقه در یوزه گری
نیمه شب بر در پيله ور و جولاه زدند

یا :

هنگام فرودین که رساند ز ما درود
بر مرغزار دیلم و طرف سپیدرود
کز سبزه و بنفشه و گل های رنگ رنگ
کوئی بهشت آمده از آسمان فرود
دریا بنفش و مرز بنفش و هوا بنفش
جنگل کبود و کوه کبود و افق کبود
همانگونه که در نوشته های پیشین گوشزد شد خرده گیریهای من تا کنون روی
« اشعار کهن » نیما بود و در این نظر نیز پافشاری کردم تا از نظر علمی نه از نظر
دیگر ، نمونه هایی را که خودش قابل انتشار دانسته و « شاهکار آثار شاعرانه » او
بودند دلیل بر ناتوانیش در کار سرودن شعر آورم و نیز نمایاندم که او در اثر شکست
روحي در میدان هنر با آوردن « چیزهایی » بنام « شعر سپید » دست زده است .
همچنانکه مردی ناتوان در پنجه زورمندی چون خود را گرفتار دید و مشقت
محکم برد هانش خورد و خود را عاجز و ناتوان دید از روی ناچاری بحریرف توانا
دهن کجی میکند اینرا میتوان در روان شناسی جستجو کرد .

بنا بر آنچه در این گفتار تاکنون آورده شد ناگزیرم که زندگی «سخنرانی» نیما را بسه بهره کنم.

۱- هنگامیکه نیما بشیوه گذشتگان میگوید و میخواهد همه ویژگیهای فنی را در سخن بیاورد «چنانکه تاکنون نوشته شد نیما در اینجا کاری از پیش نمی برد».

۲- با احتیاط بطرف تجدد پیش میرود «در اینجا بی بند و بار میشود و چیزی که بچشم میخورد مطالب مبهم و دور از ذهن آنست و این ابهام در سخن بنا بر آنچه خواهم گفت پسندیده است اما ناتوانی اندیشه و گفتار نیما نه تنها از پروراندن آن درمانده بلکه چیز دیگری جز آنچه را که میخواسته از آب بیرون آمده است».

ویژگی سخن امروز در ابهام میباشد چه زندگی امروز مبهم است. اینک به بینیم که چرا باید سخن امروز پوشیده باشد. اگر زندگی کسی را که همسال نیما باشد و آن احساس را دارا باشد در نظر بگیریم. در نخستین دوران جوانی جنگ بین المللی اول را دیده و در آغاز پیری جنگ بین المللی دوم را مشاهده کرده است، امروز کاملاً فرسوده شده سخن از نابودی نیستی نژاد آدمی میرود. در چنین دورانی با این ضربه های کشنده که بر روان کسی وارد آمده است، آرزوها، عشقها، خوشی و زندگی با همه مظاهرش از سادگی و زیبایی میافتد و خود زیبایی بصورت زشت و بی حیائی خودنمایی میکند. شك و تردید در پندارها بوجود میآید و بشر بطور زنده ای از زندگی ساده رویگردان میشود و بتجمل میپردازد. «من جوانی را میشناسم که در مدتی کمتر از پنج سال سه بار خانه خود را درهم کوبید و از نو ساخت و امروز نیز از ساختمان و کاخ عالی خود دل خوشی ندارد».

هنگامیکه مردم غیر هنرمند یا پائین اجتماع را هیچگونه تجملی نتواند خرسند بدارد، هنگامیکه زندگی پر تجمل و فریبنده دیگران را مشاهده مینمایند

خیال میکنند دنیا پتایان رسیده و باید در همین چندروزه داد دلی اززندگی بگیرند و بوسائلی از این « دلهره » یا وحشت جلوگیری کنند و سرانجام آرامش خاطر را از دست میدهند .

علم و فلسفه آخرین امید انسان را از قدرتهای آسمانی قطع میکند . جوانان در اثر محرومیتهای شدید و عدم توجه بمبادی اخلاقی دست بنوشتن و پرداختن داستانها یا اشعاری که کمتر متکی بدانش و فضیلت است میزنند و آنانکه از هنر و فضائل اخلاقی بی بهره اند کلماتی مستهجن و نادرست را بنام داستان یا شعر نو و یا ترانه تحویل جامعه میدهند و در انتشار و شیوع مفاسد اخلاقی جاهلانه میکوشند . این مهمترین وظیفه فرهنگ کشور است که بنام حفظ ادب و دانش ایران از انتشار این گونه نشریه ها و نوشته ها جلوگیری نماید .

خویشتن داری

حکماء مردم را تشبیه کرده اند بخانه بی که اندر آن خانه مردی و خوکی و شیری باشد ، بمرد خرد خواهند و بخوک آرزوی و بشیر خشم . و گفته اند : از این هر سه هر که به نیرو تر خانه او را باشد .

و این حال را بعیان می بینند و بقیاس میدانند که وی تن خود را ضبط تواند کرد و گردن حرص و آز را بتواند شکست رواست که او را خردمند خویشتن دار گویند . و آن کس که آرزوی وی برو تمامی چیره تواند شد ، چنانکه همه سوی آرزو گراید و چشم خردش نابینا ماند او بمنزلت خوک است ، همچنانکه آن کس که خشم بروی دست یابد و اندر خشم هیچ سوی ابقاء و رحمت نگراید وی بمنزلت شیر است .

ابوالفضل بیهقی